

زنان تحصیلکرده قادرند در بازار کار رقابت کنند؟

امروز تقریباً همه اقشار اجتماعی بدون توجه و رویکردی واقع‌بینانه به بازار کار و با انگیزه‌هایی کاملاً بیگانه با آن، علاقه‌مند به ادامه تحصیل تا رده‌های بالای دانشگاهی‌اند. در مورد دختران، گرایش به ادامه تحصیل حتی از پسران نیز کمتر با نیازهای بازار تناسب دارد. زنان اگر بختی چنین اندک برای کارایی دارند پس برای چه درس خوانند؟

ناصر فکوهی

پیدایش و تثبیت جامعه صنعتی در دو قرن اخیر زندگی انسان را کاملاً دگرگون ساخت و رفتارها و نهاد های پیشین را یا از میان برد یا آنها را با نیازهای خود هماهنگ کرد. نظام آموزش همگانی و رایگان که از اواسط قرن نوزدهم به تدریج در کشورهای صنعتی گسترش یافت و زده‌های تحصیلی هر چه بالاتری را در بر گرفت، حاصل انقلابهای دموکراتیک و استقرار دولتهای ملی و تیلوری بود از تمایل آن دولتها به مردمی کردن دانش و خارج کردن آن از انحصار طبقات ممتاز جامعه.

اما این تنها دلیل به وجود آمدن نظام آموزش همگانی نبود. جامعه صنعتی جدید "کار" را به محور اساسی خود تبدیل کرد و کار صنعتی نیازمند برخورداری از دانش و مهارت روزافزونی بود که باید به کارگران آموخته می‌شد. انتقال دانش در این جامعه دیگر نمی‌توانست همچون گذشته از راه خانواده و از نسلی به نسل دیگر صورت بگیرد، زیرا هم حجم و تنوع و پیچیدگی دانسته‌ها دائماً رو به افزایش بود و هم شمار و گستره کسانی که باید وظیفه‌ای از وظایف بی‌شمار جامعه صنعتی را بر عهده می‌گرفتند. منطق تقسیم کار و تخصصی شدن فزاینده کارها ایجاب می‌کرد که تمام افراد جامعه از سطحی حداقل از آموزش برخوردار شوند و این سطح حداقل همراه با توسعه جامعه

صنعتی همواره گرایش به بالا رفتن داشت، چنانکه تحصیلات رایگان و اجباری ابتدا تنها تا سطح آموزش دبستانی بود و بعدها به سطح آموزش متوسطه رسید.

بنابراین از همان ابتدای جامعه صنعتی میان "بازار کار" و "نظام آموزش" که هر دو حاصل این جامعه بودند به ناچار هماهنگی‌ای منطقی به وجود آمد؛ کسب دانش با هدف ورود به جامعه، به‌عنوان عضو مسئول و به رسمیت پذیرفته شده، عملاً باید در بستر و مسیر "کار" می‌افتاد.

زنان در جامعه پیش‌صنعتی بخش بزرگی از وظایف، اعم از خانگی و تولیدی، را برعهده داشتند، اما این مجموعه از وظایف در قالب نهاد اجتماعی محدودی یعنی خانواده انجام می‌گرفت و مشارکت در زندگی جمعی جز به صورتی محدود در قالبهای روستایی به چشم نمی‌خورد. صنعتی شدن، به‌ویژه در آغاز خود، به دلیل نیاز شدیدی که به جذب نیروی کار و در همان حال انباشت شدید سرمایه داشت، به سرعت زنان (و در کنار آنها کودکان) را، که به باور عمومی نیروی جسمی کمتری داشتند و بنابراین مزد کمتری به آنها پرداخت می‌شد، به درون خود جذب کرد. این ورود گسترده که در قرن نوزدهم انجام گرفت، هرچند با فقر و فشار شدید بر ساختار خانواده همراه بود، سبب گشت که وجدان و شخصیت

اجتماعی زنان شکل بگیرد و مطالبات آنان که از برابری دستمزد آغاز شده بود به‌زودی متوجه امتیازات اجتماعی نظیر برخورداری از آموزش و سرانجام تقاضای حقوق برابر سیاسی گردد. در طول این سالها، به همان میزان که مشارکت زنان در عرصه اجتماعی افزایش می‌یافت، نظام آموزشی نیز آنها را بیشتر در خود جای می‌داد و نوعی هماهنگی، هر چند نسبی، میان بازار کار و نظام آموزش برقرار می‌شد.

تحول آتی جامعه صنعتی بخشی از حقوق و امتیازات اجتماعی از جمله حق برخورداری از تحصیلات را برای همگان تثبیت کرد و رابطه نخستین میان کار و آموزش به تدریج به فراموشی سپرده شد. زمانی که پس از جنگ جهانی دوم رفته‌رفته قالب دولتهای ملی در کشورهای در حال توسعه کتونی استقرار یافت، حقوق اجتماعی حاصل از فرایند طولانی تحول آن شکل نیز به این کشورها راه پیدا کرد و در قوانین آنها جای گرفت. اما این انتقال که در اصول حقوقی و نظری کمابیش به سهولت صورت می‌گرفت، لزوماً با واقعیتهای اجتماعی، به‌ویژه با زمینه‌ها و قابلیت‌های فرهنگی و تکنولوژیک جوامع در حال توسعه، هماهنگی نداشت.

یکی از مهمترین مشکلاتی که بر سر راه پیاده شدن آن اصول حقوقی در این کشورها وجود

داشت مقاومت سنتها در برابر امواج مدرنیته صنعتی بود؛ مقاومتی که جلوگیری از مشارکت زنان در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی تنها یکی از ابعاد آن بود. در کشور ما، زنان از اواخر قرن گذشته و در طول انقلاب مشروطه به طرز چشمگیری وارد زندگی اجتماعی شدند. اما این حضور، به رغم نقش پر اهمیت زنان در بسیاری از مقاطع تاریخی، به دلیل همان مقاومت سنتی نمی توانست تداوم یابد و به نهادی شدن این مشارکت منجر گردد. در واقع، ورود زنان در نظام آموزشی و بازار کار، خطری واقعی برای نهاد خانواده گسترده به حساب



می آمد و این در حالی بود که این نهاد - یا دقیق تر گفته باشیم، نظام خویشاوندی مبتنی بر آن - پایه و اساس و استخوانبندی اصلی جامعه سنتی ما را در تولید و توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی و سازماندهی اجتماعی تشکیل می داد.

با این وصف، مقاومت سنتی با تحول اشکال زندگی و بخصوص با ورود تکنولوژی جدید و مناسبات تازه اقتصادی به تدریج در هم شکست. خانواده گسترده در روندی طولانی که بیش از نیم قرن به دراز کشید و در پی شهری شدن هر چه بیشتر جامعه، به خانواده های هسته ای تبدیل گشت و تقسیم کار اجتماعی با همان منطقی که جامعه صنعتی در زادگاه خود به وجود آورده بود در اینجا

نیز سبب شد که کار بدل به محور اساسی ورود به جامعه گردد. این تحول به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، سبب گشت که تحولی ریشه ای در رویکرد خانواده ها نسبت به سرنوشت فرزندان شان به ویژه دختران به وجود بیاید، تحولی که هنوز هم با شدت تمام ادامه دارد.

در رویکرد جدید، خانواده ها بدین نکته پی بردند که در تحول آتی جامعه، زنان نیز، همچون مردان، نیازمند برخورداری از سطح هر چه بالاتری از آموزش اند تا بتوانند زندگی خود را در مکانیسم های پیچیده جامعه صنعتی مدرن به گونه ای مناسب اداره کنند. زوال تدریجی رویکرد سنتی نه تنها ورود دختران را به عرصه آموزش رسمی تسهیل کرد بلکه سوای اجبار قانونی، رفته رفته خانواده ها را بر آن داشت که از آموزش دختران خود تا حد آموزش عالی نیز حمایت مالی و معنوی کنند. به این ترتیب، در دو دهه اخیر شاهد افزایش تدریجی اما دائم نسبت ورود دختران رده های سنی مربوطه در نظام آموزشی بوده ایم، به شکلی که این نسبت در سالهای اخیر در سطح آموزش ابتدایی و متوسطه اجباری به حدود ۹۰ درصد رسیده است. حتی در سطح آموزش دانشگاهی نیز نسبت دختران به پسران به حدود ۳۰ درصد رسیده که رقم بالایی به حساب می آید. این ارقام نشان می دهد که در رده های پیش دانشگاهی فاصله ما با کشورهای توسعه یافته اندک است. این فاصله هر چند که در رده های دانشگاهی زیاد است، جنبه همگانی دارد و جنسیت در ایجاد آن نقشی اساسی بازی نمی کند.

نکته قابل توجه در این زمینه، میزان اندک مشارکت زنان در بازار کار ماست. در کشورهای توسعه یافته امروزه هر چند حضور زنان در بعضی شاخه های حرفه ای، نظیر مشاغل سیاسی و مدیریتهای رده های میانی و بالا، هنوز اندک است، در اغلب شاخه های دیگر زنان حضوری تقریباً برابر با مردان دارند. اما در کشورهای در حال توسعه این مشارکت در همه شاخه ها بسیار پایین مانده است. در کشور ما میزان اشتغال زنان در حدود ۱۲ درصد جمعیت شاغل است.

با این وجود، به یاد داشته باشیم که حتی از همین تعداد اندک زنان شاغل نیز بخش عمده آنها در مشاغل رده های پایین به کار مشغول اند، رده هایی که نیاز آموزشی در آنها به همان میزان پایین است. حضور زنان در مشاغل مدیریتی در کشور ما در زیر دو درصد است. در سایر رده های شغلی، هر چند در بخشهایی همچون آموزش پیش دانشگاهی و بهداشت، زنان حضور فعالتری (در رده های پایین) دارند، میزان این مشارکت و فرصتهای شغلی ایجاد شده به صورت غیر قابل

مقایسه ای پایین تر از میزان تحصیل زنان است. روند تحول آموزش در ایران به دلایل گوناگون، از جمله بالا رفتن ارزش اجتماعی تحصیل، به صورتی بوده است که امروز تقریباً همه اقشار اجتماعی بدون توجه و رویکردی واقع بینانه به بازار کار و با انگیزه هایی کاملاً بیگانه با آن، علاقه مند به ادامه تحصیل تا رده های بالای دانشگاهی اند. این تمایل هر چند به خودی خود می تواند مثبت باشد، مشکلات زیادی از جمله تشویق به استفاده از روشهای نخبه گرایانه در ورود به دانشگاهها و ایجاد زمینه های مالی و سودجویانه در سطح تحصیلات عالی غیر دولتی را نیز به همراه داشته است. در مورد دختران، گرایش به ادامه تحصیل حتی از پسران نیز کمتر با نیازهای بازار تناسب دارد و طبعاً این تحصیلکردگان شانس بسیار کمتری از پسران برای جذب به بازار کار دارند، آن هم در شرایطی که با توجه به بحران اقتصادی حتی پسران نیز برای جذب شدن به این بازار با مشکلات بسیاری روبه رویند.

جذب نشدن در بازار کار برای دختران نسبتی معکوس با سطح تحصیلات آنها دارد، زیرا فرصتهای شغلی ایجاد شده برای زنان اغلب در رده های پایین قرار دارد و، در نتیجه، تحصیل در رده های بالا به دلیل ناهماهنگی آن با کار به صورت يك عامل منفی عمل می کند. زنان حتی در کشورهای توسعه یافته نیز به دلایلی، از جمله ناپیوستگی دوران کاری که خود ناشی از ازدواج، باروری، مسئولیتهای خانگی و خانوادگی است، شانس بسیار کمتری با مردان در یافتن کار ندارند و بیش از مردان در خطر بیکاری اند. اما در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در کشور ما، فشار پاره ای از سنتها این ضعف و شکنندگی را دو چندان می کند. پایین بودن سن ازدواج و نرخ بالای باروری سبب می شود که بسیاری از زنان پیش از ورود به بازار کار یا در ابتدای ورود به آن از کار کردن به طور دائم منصرف شوند. کارفرمایان نیز در هنگام استخدام این مشکلات را، شاید به صورتی حتی مبالغه آمیز، در گزینش دخالت می دهند و گزینشی طبیعی و تا حدی قابل درک به استخدام مردان دارند. این امر سبب پدید آمدن دوری باطل می گردد که مانع از افزایش سن ازدواج و کاهش نرخ باروری می شود و مشارکت زنان را در بازار کار باز هم مشکل تر می کند.

از سوی دیگر، مردانه بودن بسیاری از محیطهای کاری، به ویژه محیطهای صنعتی، نوعی زمینه منفی برای جذب نیروی زنان پدید می آورد و مشکلات مدیریتی واقعی یا بالقوه سبب می شود که مدیران به جای دست زدن به ابتکارهای لازم برای سازش - دادن مشارکت زنان و زمینه های فرهنگی موجود در جامعه و در محیطهای کاری، ساده ترین راه را برگزینند و با استخدام نکردن زنان، پیشاپیش از رودررویی با چنین مشکلاتی شانه خالی کنند. در

دنیا از آن زنان است

بخشهایی از گزارشی که به مناسبت اجلاس سران کشورهای ج-۸ (هشت کشور صنعتی و ثروتمند جهان) در لندن در اردیبهشت امسال تهیه شده است:

اقتصاد "زنان" احتمالاً بهترین کلمه‌ای است که می‌تواند بیانگر تغییرات در اقتصاد جهان باشد. این تغییرات، به‌رغم نامی که به آن داده شده، بیش از آن‌که رهبران ثروتمندترین کشورهای جهان احتمالاً متوجه باشند زندگی مردم را در این کشورها تحت تأثیر قرار داده است. در حال حاضر بیش از ۴۰ درصد نیروی کار در هشت کشور صنعتی جهان، به‌استثنای ایتالیا، را زنان تشکیل می‌دهند.

همزمان، صنایع کشورهای پیشرفته از تولید کارخانه‌ای با استفاده از سوختهای کربن فسیل شده (سوختهای نفتی و مشابه آن) در حال گذار به صنایع دانش و اطلاعات است، صنایعی مانند کامپیوتر، ارتباطات الکترونیک، درمان و خدمات مالی که همگی متکی به استفاده از چیپس‌های سیلیکون‌اند. این دو پدیده، یعنی شرکت وسیع زنان در بازار کار و صنایع سیلیکون، با تأثیر متقابل بر یکدیگر نه تنها باعث تغییر محل کار شده‌اند بلکه برخی از اساسی‌ترین جوانب زندگی بشر را دگرگون کرده‌اند. اول این‌که دوره کار روزانه از ساعت ۹ تا ۵ بعد از ظهر به سرعت در حال از بین رفتن است. در قرن آینده شرکت‌هایی شکوفا خواهند شد که پذیرند کارکنان آنها علاوه بر کارکردن، زندگی خانوادگی و فرزند نیز باید داشته باشند.

رشد سریع بازار کار زنان همزمان است با شکوفایی بخش خدمات. یک خانم مشاور اقتصادی در تورنتو می‌گوید: "تعداد کارگران زن در صنایع نفت و فولاد هرگز زیاد نبوده است." به همین دلیل هم با رکود این صنایع در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۹۰، بیکاری زنان در این بخش زیاد نبود. در آلمان بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵، ۸۴۶،۰۰۰ مرد بیکار شدند؛ این رقم در مورد زنان فقط ۴۲۸،۰۰۰ است. کلاً در این دوره در مقابل ۲۱۰،۰۰۰ شغلی که برای زنان به‌وجود آمده، از شمار مشاغل مردان ۴۴۰،۰۰۰ کم شده است.

همزمان، زنان اکثر مشاغل در بخش جدید خدمات را به خود اختصاص داده‌اند. بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۵ در فرانسه ۱/۲ میلیون زن وارد بازار کار شده‌اند که اکثر آنها در بخش خدمات کار می‌کنند. در بریتانیا انتظار می‌رود از ۱/۴ میلیون شغلی که در ده سال آینده ایجاد شود، زنان یک میلیون آن را به خود اختصاص دهند.

البته اکثر این مشاغل در بخش خدمات، کم‌درآمد و کم‌تخصص است. اما به نظر یک خانم استاد مدرسه بازرگانی دانشگاه هاروارد، مشاغل معروف به "کارگاههای جان‌کننده" الکترونیک - جاهایی مانند مرکز اطلاعات تلفنی - نسبت به کارگاههای تولیدی روزگار پیش شرایط کاری بهتری دارند. در این مشاغل تعداد بیشتری کارگر با کارآموزی نسبتاً کمی می‌توانند کار کنند و برای بسیاری از مردم "کار" به هر شکل آن، باز هم بهتر از بیکاری است.

عصرواطلاعات از آن افرادی است که اطلاعات داشته باشند، چه زن چه مرد. در سراسر اروپا، ژاپن و آمریکا زنان بیش از هر زمان دیگری توانسته‌اند "صاحب اطلاعات" شوند. در آلمان، در سال ۱۹۹۶ برای نخستین بار شمار زنانی که به تحصیلات عالی راه پیدا کرده‌اند بیش از مردان بوده است. در سراسر اتحادیه اروپا در مقابل هر ۱۱۰ زنی که مدرک دانشگاهی می‌گیرد تنها ۱۰۰ مرد از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود.

در ژاپن بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۹۵ شمار زنان مهندس و فارغ‌التحصیل رشته علوم تقریباً ده برابر شده است. برای این دسته از نخبگان جامعه، صنایع جدیدی مانند کامپیوتر فرستاده خداست. برای زنان ورود به این صنایع آسان‌تر است و معیار سنجش کیفیت و کمیت کار از نظر جنسیت بی‌طرف است. نرم‌افزار کامپیوتری تا زمانی که کار کند چه فرقی می‌کند که برنامه آن را زن نوشته باشد یا مرد؟ فضای بخش خدمات مالی هم از نظر جنسیت خنثی است: فرد یا پول در می‌آورد یا در نمی‌آورد. در ده سال گذشته ۸۵ درصد مشاغل جدید در آمریکا برای کارگران موسوم به "کارگران اطلاع و دانش" ایجاد شده است، کسانی مانند متخصصان، دانشمندان و تکنسینها. بیش از نیمی از این مشاغل را زنان به خود اختصاص داده‌اند.

برگرفته و ترجمه رؤیا جهان‌بین (لندن)

از گزارش نیوزویک، ۱۸ مه ۱۹۹۸

مجموع، عدم نفوذ زنان در بازار کار، به‌خصوص عدم ارتقای آنها در سلسله مراتب کاری سبب می‌شود که به دلیل کمبود آنها در رده‌های بالا، نوعی بی‌اعتمادی نسبت به شایستگی زنان تحصیلکرده به وجود آید که متأسفانه صرفاً در محدوده طرز فکر مردان باقی نمی‌ماند و حتی به سایر زنان سرایت می‌کند. نظر عمومی زنان نسبت به پزشکان زن نمونه‌ای از این بی‌اعتمادی غیرمنطقی است.

در برابر چنین ناهماهنگی و نابرابری فاحشی که در دستیابی به بازار کار میان مردان و زنان، به‌ویژه در رده‌های بالا، وجود دارد پرسش نهایی آن است که راه‌حل عملی کجاست؟ آیا می‌توان صرفاً به انتظار نشست که سطح فرهنگ عمومی جامعه و آگاهی آن نسبت به آینده ارتقا یابد؟ یا فشار جمعیتی به حدی برسد که افزایش سن ازدواج و کاهش نرخ باروری تحت تأثیر گسترش فقر یا سقوط سطح زندگی به صورت ضرورت در آید و زنان را خودبه‌خود به سوی بازار کار سوق دهد؟

پاسخ بی‌شک منفی است. زنان در جامعه ما و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه از لحاظ دستیابی به کار در وضعیت یک قشر شکننده و آسیب‌پذیر قرار دارند؛ فشار سنتها از یک سو و بحران اقتصادی و بیکاری مزمن و ساختاری شده از سوی دیگر به عنوان موانع دائمی و سخت راه ورود آنها را به بازار کار سد می‌کند و سبب می‌شود هزینه‌های سنگین آموزش آنها باری بی‌حاصل بر دوش بوده کشور باشد.

در این حال، در کنار کار فرهنگی و آگاهسازی مسئولان و کارفرمایان و سایر کارکنان برای پذیرش ساده‌تر زنان از لحاظ فرهنگی در محیطهای کاری و ایجاد تسهیلات لازم برای کمک به وظایف خانگی و خانوادگی سنگین آنها (نظیر مهدهای کودک در محیط کار)، باید مقررات و ضوابط قانونی نیز به وجود آورد. برای مثال، می‌توان با تعیین حد نصابهایی اجباری برای استخدام زنان در بعضی شاخه‌های حرفه‌ای یا محیطهای کاری، یا با ایجاد معافتهای مالیاتی و کمکهای مالی در جهت تشویق کارفرمایان به استخدام زنان، به‌ویژه زنان تحصیلکرده، و کمک به ارتقای زنان شاغل از طریق تسهیل آموزش آنها در حین خدمت، برای تقویت مشارکت آنها در بازار کار قدم برداشت.

شک نداشته باشیم که بدون مشارکت گسترده زنان در فرایندهای اقتصادی و اجتماعی، امکان دست‌یافتن به توسعه وجود ندارد و شرط اول مشارکت، راه‌یافتن گسترده زنان، به‌ویژه زنان تحصیلکرده، به بازار کار است. □

تدریس ریاضیات:
خصوصی یا گروهی
تمام سطوح
انگلیسی: مکالمه، گرامر
۴۰۸۷۱۱۹